



آموزه دهم: فصل شکوفایی



۱- دیروز اگر سوخت ای دوست غم برگ و بار من و تو / امروز می‌آید از باغ بوی بهار من و تو

قلمرو زبانی: سوخت: سوزاند / بار: میوه / ای دوست: شبه جمله / برگ: توشه / قلمرو ادبی: قالب: غزل / وزن: مستعلن فاعلاتن مستعلن فاعلاتن (رشته انسانی) / دیروز: مجاز از پیش از جنبش اسلامی / غم سوخت: جانبخشی / برگ و بار: استعاره از آرزوها و امیدها / من و تو: مجاز از ایرانیان / تناسب: برگ، بار، باغ، بهار / دیروز، امروز: تناسب، تضاد؟ / استعاره پنهان: من و تو مانند درخت، برگ و بار داریم / امروز: مجاز از پس از جنبش اسلامی / بهار: استعاره از انقلاب و پیروزی، نماد شکوفایی / بوی بهار می‌آید: کنایه از اینکه زمان به بار نشستن ما فرامی‌رسد و نزدیک است، حس‌آمیزی / باغ: استعاره از ایران / واج آرای: صامت «ب» / بار، بهار: جناسواره / بار، باغ: جناس ناهمسان / من و تو: واژه آرای، ردیف بازگردانی: ای دوست، اگر غم ظلم و ستم، دیروز آرزو و امیدهای من و تو را سوزاند و نابود کرد [هراسی نیست؛ چرا که] امروز بوی بهار پیروزی به مشام می‌رسد.

پیام: جنبش اسلامی، ما را از غم رهااند.

۲- آن جا در آن برزخ سرد در کوچه‌های غم و درد / غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو؟

قلمرو زبانی: آیا چه: ناهنجاری نگارشی / برزخ: حد فاصل بین دو چیز، در اینجا فاصله میان دوران طاغوت و انقلاب اسلامی، یعنی دوران گذار. / قلمرو ادبی: برزخ سرد: استعاره از ایران استبداد زده / سرد، درد: جناس ناهمسان / سرد: ایهام دارد: ۱- سرد (چون فصل زمستان، انقلاب پیروز شد) ۲- بی روح و افسرده / چشمان: مجاز از شهروندان ایران / کوچه‌های غم و درد: اضافه تشبیهی / شب: نماد ظلم و ستم / واج آرای: «د» / واژه آرای: آن / پرسش انکاری

بازگردانی: در آن سرزمین همچون برزخ در آن کوچه‌هایی که یادآور غم و درد ما بود، چشمان من و تو جز ستم و بیداد چه چیز را دیده بود؟ هیچ چیز.

پیام: در روزگار گذشته مردم دچار ناامیدی و غم و درد بودند

۳- دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ / امروز خورشید در دشت آینه دار من و تو

قلمرو زبانی: غربت: دوری از خانمان، بیگانگی (هم‌آوا: قربت: نزدیکی) / دیروز من... بودم و یک چمن داغ [حذف فعل «بودم» به قرینه لفظی] / چمن: با داغ بسیار؛ چمن در اینجا «ممیز» واقع شده / داغ: بسیار گرم، آهن تفته که با آن بر بدن انسان یا حیوان علامت می‌گذراند / امروز... آینه دار من و تو است [حذف فعل «است» به قرینه معنوی] / آینه دار: آن که آینه در پیش دارد تا عروس و جز او خود را در آن ببیند؛ در اینجا و به ویژه در ادبیات معاصر یعنی انعکاس دهنده / قلمرو ادبی: دیروز: مجاز از پیش از جنبش اسلامی / باغ: استعاره از ایران / امروز: پس از جنبش اسلامی / خورشید... است: جانبخشی، کنایه از این که جایگاه ما بلند گشته است، تشبیه / تناسب: باغ، چمن، دشت / باغ، داغ: جناس ناهمسان / واج آرای «د» / داغ: استعاره از درد و غم / خورشید: استعاره از انقلاب و حرکت / دشت: استعاره از میهن

بازگردانی: دیروز در غربتی باغ خزان زده بودیم و پر از داغ و حسرت بودیم؛ اما امروز خورشید پیروزی در دشت بردمیده است و همه جای میهن آینه دار من و تو و تجلی حضور ما ست.



پیام: انقلاب اسلامی، فرصتی است برای تجلی استعداد‌های مردمی

۴- غرق غباریم و غربت با من بیا سمت باران / صد جویبار است اینجا در انتظار من و تو

قلمرو زبانی: غبار: گرد / غربت: غریبی، دور از خانمان / جویبار: جوی بزرگی که از جوی‌های کوچک تشکیل می‌شود / قلمرو ادبی: غبار: استعاره از آلودگی / غرق غبار: اضافه استعاری / باران: نماد رویش و سبزی / جویبار: نماد حرکت / صد: مجاز از بسیار / واج آرای صامت «غ»، «ر» / باران، جویبار: تناسب

بازگردانی: پر از غربت و غبار باغ خزان زده هستیم. نیاز به بارانی داریم که خود را شست و شو دهیم. جویباران بسیاری منتظر ماست. (ما دچار پراکندگی هستیم؛ به جویبار همبستگی ببینیم.)

پیام: پیوستن به پوش مردمی

۵- این فصل، فصل من و توست فصل شکوفایی ما / برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو

قلمرو زبانی: فصل: دوره، منظور زمان پس از جنبش اسلامی است / خواندن: آواز خواندن / اینک: اکنون / قلمرو ادبی: شکوفایی: استعاره پنهان / گل: نماد، استعاره از انقلاب و تجلیات آن / بهار: استعاره از زمان شکوفایی ما / با گل بخوانیم: جانبخشی، استعاره پنهان / واژه آرای: فصل / بازگردانی: این دوره، فصل شکوفایی استعداد‌های من و توست؛ ما که به انتظار بهار نشسته بودیم. برخیز هم‌نوا با انقلاب و گل، نغمه سرایی کنیم که بهار من و تو می‌آید.

پیام: انقلاب اسلامی، فصل شکوفایی ما ست

۶- با این نسیم سحرخیز برخیز اگر جان سپردیم / در باغ می‌ماند ای دوست گل یادگار من و تو

قلمرو زبانی: یادگار: واژه دو تلفظی / سحرخیز: صفت فاعلی کوتاه / می‌ماند: مضارع اخباری (بن ماضی: ماند؛ بن مضارع: مان)، جاوید است / قلمرو ادبی: جان سپردن: کنایه از مرگ، شهادت / نسیم: نماد حرکت / نسیم سحرخیز: جانبخشی / گل: استعاره از انقلاب و تجلیات آن، خاطرات و مبارزه

بازگردانی: همراه با این نسیم سحرگاهی برخیز [قیام کن] و همراه شو. اگر در راه پیکار مردیم [هراسی نیست]. ای دوست، گل و انقلاب به یادگار از من و تو خواهد ماند.

پیام: به یادگار ماندن آرمان شهید

۷- چون رود امیدوارم بی تابم و بی قرارم / من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو

قلمرو زبانی: بی تاب: آشفته / بی قرار: بی آرامش / قلمرو ادبی: چون رود: تشبیه، جانبخشی / رود: نماد جریان‌های انقلابی / دریا: نماد همبستگی و یکپارچگی / قرار دوم: ایهام (۱- دیدار ۲- آرامش) / دریا، رود: تناسب / واژه آرای: قرار

بازگردانی: مانند رود که امید رسیدن به دریا را دارد من نیز با ناآرامی، امید رسیدن به دریا را دارم. ما باید به یکدیگر ببینیم و همبسته شویم.

پیام: همبستگی مردم

دری به خانه خورشید، سلمان هراتی



کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- در متن درس، واژه‌ای بیابید که هم‌آوای آن در زبان فارسی وجود دارد؟ - غربت: دوری از خانمان، بیگانگی (هم‌آوا: قربت: نزدیکی)

۲- انواع «و» (ربط، عطف) را در بیت آخر مشخص کنید.

دیروز اگر سوخت ای دوست، غم برگ و (عطف) بار من و (عطف) تو / آن جا در آن برزخ سرد، در کوچه‌های غم و (عطف) درد.
دیروز در غربت باغ من بودم و (ربط) یک چمن داغ / غرق غباریم و (پیوند) غربت، با من بی‌سمت باران / چون رود امیدوارم بی‌تابم و (ربط) بی‌قرارم.

۳- در متن درس، کدام گروه‌های اسمی، در نقش «مفعول» به کار رفته‌اند؟

دیروز اگر سوخت ای دوست غم برگ و بار من و تو / غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو؟ / با این نسیم سحرخیز برخیز اگر جان سپردیم.

مفعول: واژه‌ای است که کار بر روی آن انجام شده است. نشانه آن «را» است و در پاسخ «چه چیزی را» و «چه کسی را» می‌آید.

انواع واو

- ۱- **واو عطف:** تو و دوستت خوب درس می‌خوانید.
- ۲- **واو پیوند یا ربط:** بهرام به دانشگاه رفت و دوستش به بازار.
- ۳- **واو وند:** رفت و آمد شما به خانه ما زیاد شده است.
- ۴- **واو سوگند:** والله که من به کتابخانه نرفتم.
- ۵- **واو ضمیر:** ورا (او را) هوش در زاولستان بود/ به دست تهم پوردستان بود

قلمرو ادبی

۱- در متن درس برای کاربرد هریک از آرایه‌های «تشخیص» و «تشبیه» دو نمونه بیابید.

تشخیص: ۱- غم برگ و بار من و تو را سوزاند ۲- برخیز با گل بخوانیم

تشبیه: ۱- من چون رود امیدوارم ۲- امروز خورشید، آینه‌دار من و توست (خورشید چون آینه‌داری است)

۲- در بیت زیر، «برزخ سرد» و «شب» نماد چه مفاهیمی هستند؟

آنجا در آن برزخ سرد، در کوچه‌های غم و درد / غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو؟

برزخ سرد: نماد روزگار ستم‌شاهی / **شب:** نماد بیداد و ستم

قلمرو فکری

**۱- مقصود نهایی شاعر از مصراع دوم بیت زیر چیست؟**

چون رود امیدوارم بی‌تابم و بی‌قرارم / من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو

حرکت شاعر به سوی اجتماعات انقلابی و آزادی‌خواهانه مردم.

۲- توضیح دهید بیت زیر با فصل ادبیات انقلاب اسلامی چه مناسبت و پیوندی دارد؟

دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ / امروز خورشید در دشت، آینه‌دار من و تو

در این بیت به خودکامگی روزگار گذشته و رنج‌ها و مصیبت‌های آن زمان اشاره می‌کند و اینکه رهبر با راه‌نمایی خود توانست مردم را از این دوران ستمشاهی نجات بخشد. پایداری رهبر و مردم، دعوت به مبارزه، هدایتگری امام از جمله درونمایه‌هایی است که در این بیت دیده می‌شود.

۳- درباره ارتباط موضوعی هریک از سروده‌های زیر با متن درس توضیح دهید.

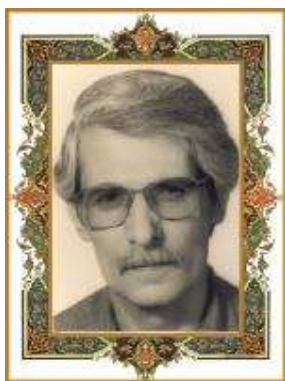
(الف) ز خورشید و از آب و از باد و خاک / نگردد تبه نام و گفتار پاک (فردوسی)

با بیت ششم درس ارتباط دارد هر دو به این نکته اشاره دارند که حتی اگر وجود خاکی انسان از بین برود؛ اما خوبی‌ها در رفتارهای شایسته ما، ماندگار خواهند بود و یاد ما جاودانه خواهد شد.

(ب) ای منتظر، مرغ غمین در آشیانه! / من گل به دستت می‌دهم، من آب و دانه ... / می‌کارمت در چشم‌ها گل نقش امید / می‌بارمت بر دیده‌ها باران خورشید. (سیاوش کسرابی)

با بیت چهارم ارتباط دارد. هر دو به این اشاره دارند که با وجود رنج‌ها و سختی‌های راه، آینده‌ای خوب و روشن در انتظار ما خواهد بود. آینده‌ای که امید به زندگی و شادی و نشاط در آن موج می‌زند.

گنج حکمت: تیرانا



تیرانا، نثر شاعرانه است. هنر اوستا در این کتاب ترکیب‌سازی و ژاگانگی است.

تیرانا: فرزند خیالی است که برخی از نویسندگان در عرصه نویسندگی، برای خود خلق می‌کنند و با او به گفت‌وگو می‌نشینند، همانند «امیل» ژان ژاک روسو.

تیرانا! من از طبیعت آموختم که همانند با درختان بارور بی آنکه زبان به کمتر داعیه‌ای گشاده باشم، سراسر کرامت باشم و سراپا گشاده دستی، بی هیچ گونه چشمداشتی به سپاسگزاری یا آفرین.

قلمرو زبانی: همانند با: همسو با / بارور: میوه دار / داعیه: ادعا / گشاده باشم: ماضی التزامی / گشودن: باز کردن (بن ماضی: گشود، بن مضارع: گشا) / کرامت: سخاوت، جوانمردی، احسان، بزرگواری، بخشندگی و نیز بزرگواری داشتن کسی / چشمداشت: انتظار و توقع امری از چیزی یا کسی



/ چشم داشتن: منتظر دریافت پاداش یا مزد بودن / آفرین: ستایش، تحسین / قلمرو ادبی: همانند با درختان بارور: تشبیه / زبان: مجاز از دهان / زبان به چیزی گشودن: سخن گفتن / سراپا: کنایه یا مجاز از همه وجود / گشاده دستی: کنایه؟ از سخاوت، بخشندگی /

پیام: بخشندگی و جوانمردی

تو نیز تیرانا! گشاده دستی و کرامت را از درختان میوه دار بیاموز و از بوستان و پالیز که به هر بهار سراپا شکوفه باشی و پای تا سر گل و با هر تابستان از میوه‌های شیرین و سایه دلپذیر، خستگان راه را میزبانی کریم باشی و پای فرسودگان آفتاب زده را نوازشگری درمان بخش دردها قلمرو زبانی: پالیز: بوستان و در متن، با بوستان رابطه معنایی مترادف دارد. / خستگان را و آفتاب زده را: «را» در کاربرد حرف اضافه «برای» / فرسودن: خسته کردن، به تدریج نابود کردن، درمانده کردن (بن ماضی: فرسود، بن مضارع: فرسا) / کریم: بخشنده / آفتاب زده: صفت مفعولی، آفتاب سوخته / نوازشگر: صفت فاعلی / درمان بخش: صفت فاعلی / حذف فعل به قرینه لفظی: پای فرسودگان ... دردها باشی. / قلمرو ادبی: از درختان ... بیاموز: استعاره پنهان / پای فرسودگان: کنایه از خستگان / آفتاب زده: کنایه از آن که دچار بیماری و درد شده است / تناسب: بوستان، گل، شکوفه، بهار، درختان و... / پای تا سر: مجاز از همه وجود / شکوفه باشی و پای تا سر گل: استعاره پنهان /

پیام: یکسره بخشنده و جوانمرد بودن

نه همین مهربانی را به مهر که پاداش هر زخمه سنگی را دست‌های کریم تو میوه‌ای چند شیرین ایثار کند.

قلمرو زبانی: مهر: عشق / که: بلکه / مهربانی را و هر زخمه سنگی را: «را» در کاربرد حرف اضافه «برای» / زخمه: ضربه، ضربه زدن (زخمیدن: کوبیدن) / «چند» در عبارت «میوه‌ای چند شیرین»: صفت مبهم / ایثار کردن: بخشیدن / قلمرو ادبی: زخمه سنگ: کنایه از آزار و اذیت

پیام: در برابر بدی خوبی کن

تو اگر آن مایه کرامت را از مادر به میراث می‌داشتی، می‌بایست همانند با درختان بارور، بخشندگی و ایثار را سراپا دست باشی؛ سپاس خورشید را که هر بامداد بر سر تو زرافشانی می‌کند و ابر، گوهر.

قلمرو زبانی: و ابر، گوهر...: [بخشی از] فعل به قرینه لفظی حذف شده است. [گوهر افشانی می‌کند]. / ایثار: از خودگذشتگی / قلمرو ادبی: مادر: استعاره از طبیعت / سراپا دست: مجاز از بخشندگی / «زر» در «زرافشانی کردن»: استعاره از «نور» پراکندن خورشید / گوهر: استعاره از باران / مراعات نظیر: خورشید، بامداد و ابر

پیام: یکسره بخشنده و جوانمرد بودن

اگرم هیچ در سرنوشت از آزادی بهره‌ای باشد، همینم از آفریدگار سپاسگزاری بس که بدین سعادت رهنمون بود تا هرگز فریب آزاده مردم را از خویشتن بتی نسازم.

قلمرو زبانی: «م» در اگرم و همینم: ضمیر جهشی، اگر در سرنوشت... و همین از آفریدگارم... / بس: کافی / سعادت: خوشبختی / رهنمون: راهنما / «را» در «آزاده مردم را»: حرف اضافه؛ به خاطر / قلمرو ادبی: از خویشتن بت ساختن: کنایه از خودبین شدن؛ از خویشتن بتی نسازم: از احساس و علاقه مردم آزاده، نسبت به خود، سوءاستفاده نکنم و خود را در نگاه آنها بزرگ نگردانم (چون بتی مایه پرستش قرار ندهم).

قلمرو فکری: نویسنده از خدای سپاسگزار است که خوشبختی بزرگی به او بخشیده تا با تعریف و تمجید مردم به خود مغرور نگردد.

تیرانا؛ محمدرضا رحمانی (مهرداد اوستا)